

## اتحاد عمل و عامل در اندیشه دینی

سیداسحاق حسینی کوهساری

استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲۸؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۳/۲۱)

### چکیده

نقش عمل (پراکسیس) انسان در ساختن وی سابقه دیرینه در اندیشه بشری داشته و در اندیشه اسلامی اصول فلسفی و تفسیری زیر نقشه راه اثبات آن است: اتحاد نفس و بدن (روح جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء)، ترکیب اتحادی قوه و فعل در نفس انسان، علم و عمل هم جوهرند و هم انسان‌ساز، عملکرد انسان نمودار شخصیت وی است، تجسّم عمل یا تجسد عمل (أن العمل نفس الجزء)، عمل از منظر قرآن دارای هویت باطنی است، و استمرار عمل در نسل آینده. این موارد از جمله اصولی‌اند که بر مبنای آنها به بررسی تطبیقی موضوع پرداخته شده و در پایان نتایج بحث حسن ختام مقاله است.

### واژگان کلیدی

فرضیه انفجار بزرگ، امکان ماهوی، امکان وجودی، استفان هاوکینگ، کیث وارد.

## مقدمه

## تأثیر عمل بر عامل از نظر معارف اسلامی

مسئله نقش عمل در ساختن انسان، به ویژه از جنبه های معنوی و روحی، بخشی اصول معارف اسلامی است که از این جهت سخنان عرفا نیز بر همین پایه بنا شده است. در باب علم و عمل، به ویژه در علوم معنوی، حتماً مطلب از این قرار است. در واقع، در علوم الهی و ایمانی مسئله عمل بیش از هر چیز دیگری مطرح است. بر اساس آیات قرآن:

۱. هر کسی در گروهی دستاورد خویش است.<sup>۱</sup>
۲. هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می کند.<sup>۲</sup>
۳. خداوند هیچ کس را، جز به اندازه تواناییش، تکلیف نمی کند. (انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است.<sup>۳</sup>
۴. هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست.<sup>۴</sup>
۵. آن جماعت را «پیشینان» روزگار به سر آمد دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست و از آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نخواهید شد.<sup>۵</sup>
۶. و [مردم را] به وسیله این [قرآن] اندرز ده مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده به هلاکت افتد.<sup>۶</sup>

۱. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ». (مدثر، ۳۸) (در ترجمه از آیت الله مکارم و استاد فولادوند استفاده شده است.)

۲. «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيْلًا». (الإسراء، ۸۴)

۳. «لَا يُكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (البقرة، ۲۸۶)

۴. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (الشوری، ۳۰)

۵. «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (البقرة، ۱۴۱-۱۴۳)

۶. «ذَكَرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ» (الأنعام، ۷۰)

۷. در حقیقت، قیامت فرارسنده است. می‌خواهم آن را پوشیده دارم، تا هر کسی به [موجب] آنچه می‌کوشد جزا یابد.<sup>۱</sup>
۸. تا هر نفس بداند چه فراهم دیده<sup>۲</sup>
۹. هر نفسی آنچه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته، بداند.<sup>۳</sup>
۱۰. پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس [پاداش] دستاوردش به تمام [و کمال] داده شود و به آنان ستم نرسد؟<sup>۴</sup>
۱۱. روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود. و خداوند، شما را از [کیفر] خود می‌ترساند.<sup>۵</sup>
۱۲. و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.<sup>۶</sup>
۱۳. و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند، و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.<sup>۷</sup>
۱۴. پس به کسانی که ستم ورزیدند گفته شود: «عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به

۱. «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» (طه، ۱۵)

۲. «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضَرَتْ» (التکویر، ۱۴)

۳. «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» (انفطار، ۵)

۴. «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران، ۲۵)

۵. «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ» (آل عمران، ۳۰)

۶. «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (البقرة، ۲۸۱)

۷. «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (الأنبياء، ۴۷)

[کیفر] آنچه به دست می‌آوردید، جزا داده می‌شوید؟<sup>۱</sup>

۱۵. و پیشوایانشان به پیروانشان می‌گویند: «شما را بر ما امتیازی نیست. پس به سزای آنچه به دست می‌آوردید عذاب را بچشید.<sup>۲</sup>
۱۶. آنجاست که هر کسی آنچه را از پیش فرستاده است می‌آزماید.<sup>۳</sup>
۱۷. و این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید. ما از آنچه می‌کردید، نسخه برمی‌داشتیم.<sup>۴</sup>
۱۸. تا آنکه [مبادا] کسی بگوید: «دریغاً بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم بی‌تردید من از ریشخندکنندگان بودم.»<sup>۵</sup>
۱۹. پس، هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. پس، هر که هموزن ذره‌ای بدی کند آن را ببیند.<sup>۶</sup>

### جمع‌بندی

آیات فوق، به وضوح بیانگر رابطه عمیق و پیوند ناگسستنی بین کار و شخصیت انسان است که مفسرین قرآن به عنوان شرح و تفسیر آیات، و اندیشمندان و فلاسفه و عرفای اسلامی که از سر چشمه فرهنگ اصیل اسلام، به ویژه قرآن، بهره‌مند شده‌اند در صدد توضیح و تفسیر این پیوند بر آمدند که پاسخگوی پرسش‌های زیر است:

س ۱. رابطه علم و عمل با شخصیت انسان چگونه است؟

س ۲. رابطه نفس و بدن چگونه است؟

س ۳. نقش عادت در انسان چگونه است؟

۱. «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (یونس، ۵۲ و زمر، ۲۴)

۲. «وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لَأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (الأعراف، ۳۹)

۳. «هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا أَسْلَفَتْ» (یونس، ۳۰)

۴. «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجاثية، ۲۹)

۵. «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ» (الزمر، ۵۶)

۶. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزلة، ۷-۸)

## پیشینه بحث

تأثیر متقابل نفس انسان و عمل در تفکر بشر، به ویژه در فلسفه و عرفان و ادیان، سابقه دیرینه دارد و در فلسفه غرب بحث «پراکسیس» که معادل فارسی آن «رویه عملی» است، مثل اکثر لغات فلسفه جدید ریشه یونانی دارد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۶۴۰)

شهید مطهری در جای دیگر آورده است: پراکسیس «فلسفه عملی»، عمل را به عنوان اصل اندیشه قرار می‌دهد. این فلسفه قدرت را جایگزین ایمان به پندار می‌سازد و همراه با هگل بیانگر این اعتقاد می‌شود که «هستی حقیقی انسان در وهله نخست عمل اوست» و در این عقیده به باصفاترین اندیشمند آلمانی نیز می‌پیوندد که با واژگون کردن این سخن مشهور: «در آغاز فعل بود» یعنی روح بود و کلام که نمایانگر آن است، چنین اعلام داشته است: در آغاز عمل بود.

این اصل، یک اصل فلسفی ماتریالیستی مارکسیستی است. این اصل همان است که در مارکسیسم به «پراکسیس» معروف است و مارکس آن را از پیشکسوت مادی خود فویرباخ و از پیشوای دیگر خود هگل فرا گرفته است. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۶۴۰)

بررسی تطبیقی بحث فوق در گروی پرداختن به اصول تفسیری، فلسفی، و عرفانی زیر است که مکمل و موید همدیگرند و نقشه راه و کلید فهم بحث اتحاد عامل و عمل می‌باشند:

## اتحاد نفس و بدن: روح جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء

یکی از معروف ترین نظریه‌ها درباره روح نظریه ثنوی است که می‌گوید روح یک جوهر است و تن جوهر دیگر. افلاطون معتقد بود که روح قبلاً موجود بوده و به تن وارد می‌شود. ارسطو و ابن سینا گفته‌اند که روح و جسم با هم پدید می‌آیند. (شریف، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۹۱؛ کوهساری، ۱۳۸۷، ص ۳۰۲)

ولی ملاصدرا بر اساس حرکت جوهری معتقد است جسم از طریق حرکت جوهری به نفس نباتی و نفس حیوانی و سرانجام به نفس ناطقه تبدیل می‌شود؛ لذا هنگام تولد جنین «حیوان بالفعل است و انسان بالقوه»؛ در دوران بلوغ، «انسان بالفعل است و بالقوه امکان تبدیل شدن به فرشته یا شیطان» را دارد؛ و در موقع مرگ، روح جاودانه می‌ماند. البته

نفس در تمام مراحل یک چیز است («النَّفْسُ فِي وَحْدَتِهِ كُلُّ الْقَوَى») که در هر مرحله از سفر چیز تازه‌ای کسب می‌کند. لذا در نظر وی، طبیعت و ماورای طبیعت تضاد ندارند، بلکه آنها مثل دو مرتبه از یک وجودند؛ مرتبه اول ناقص‌تر و مرتبه بعدی کامل‌تر است.

مراد از این عبارت و اصطلاح آن است که نفس را در عین وحدت و بساطت جلوات و مظاهر متعددی است که هر لحظه به شکل آن بت عیار در آمد و جلوه او در سمع سامعه و در بصر باصره و در شَمَّ شامه و در ذوق ذائقه و در لمس لامسه و در مرتبت خیال متخیله و در ... مفکره و متصرفه و واهمه و حافظه و ... است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۸۴)

مولوی می‌گوید:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما  
بی‌خبر از نو شدن اندر بقا  
عمر همچون جوی نو نو می‌رسد  
مستمری می‌نماید در جسد

به تعبیر حاجی سبزواری در شرح منظومه (سبزواری، بی‌تا، ص ۲۰۹):

النفس فی الحدوث جسمانیة  
و فی البقاء تکون روحانیة

نکته ای که نباید از آن غفلت نمود، این است که گرچه قبل از ملاصدرا فلاسفه و عرفا، به تاثیر متقابل نفس و بدن توجه نموده‌اند، ولی نظریه ملاصدرا در این مسیر در اوج است و آن همان اتحاد نفس و بدن (جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن روح) است.

### ترکیب اتحادی قوه و فعل

ملاصدرا در بحث قوه و فعل طرح و اساس دو مسئله را ریخته است: یکی اینکه اتحاد قوه و فعل در حرکت که یک امر واقعی و خارجی است. دیگری اینکه ترکیب قوه و فعل اتحادی است نه انضمامی. یعنی چنان نیست که مقداری بر مقدار قبل افزوده شود، همانند

ثروت یا جمعیت که در خارج هر یک موجود مستقل هستند؛ بلکه ترکیب اتحادی است، یعنی بین دو جزء فرض شده دوگانگی‌ای در خارج نیست؛ یک وجود متحد و سیال در حال تغییر و تکون است. (مطهری، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱ و ج ۲، ص ۲۷؛ کوهساری، ۱۳۸۷، ص ۳۰۶)

عقل و شرع به ما فرموده‌اند که هر کس زرع و زارع و مزرعه و بذر خود است که الدنیا مزرعه الآخره. جناب وصی، حضرت امیر المؤمنین علی (ع)، به شاگرد قابلش کمیل کامل در وصف حجج الهیه و علمای بالله فرموده است: «يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حَجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُوَدِّعُوها نظرائهم و يزرعوها في قلوب اشباههم.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷) مفاد این تعبیر شریف آن است که علمای بالله برزگردند. آری، دانشمندان کشاورزند که دل‌ها را شیار می‌کنند، جان‌ها را شخم می‌زنند، نفوس را آمادگی می‌دهند، و بذره‌های معارف در مزارع جان‌ها می‌افشانند و این جانها را می‌پروراند و نهال وجود انسان‌ها را به جایی می‌رسانند که هر یک شجره طوبایی می‌شود «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». (ابراهیم، ۱۴ و ۲۴-۲۵) خداوند سبحان نیز در قرآن خود را زارع خوانده است: آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید، یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟<sup>۱</sup> زارع کشاورز است که کارش آباد کردن زمین و شخم و شیار زدن آن و بذر در آن افشاندن و آبیاری کردن و پروراندن است. جان‌های ما مزرعه الهی است. در این حدیث شریف تأمل بفرمایید و مزرعه جان را به دست زارع آن بسپارید. (حسن‌زاده، ۱۳۷۵، ص ۱۶)

نکته: هرکسی زرع و زارع و مزرعه خود است و نیات و اعمالش بذره‌ایش، بنگر تا در مزرعه خویش چه کاشتی؟ و در قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «الدنیا مزرعه الآخره» دقت کن. و به عبارت دیگر: هرکسی سفره خود و مهمان سفره خود است. (حسن‌زاده، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۱۲)

شهید مطهری در این باره می‌گوید: صدر المتألهین حرفش همین است که اشیاء در حال حرکت تحت نوع واحد نیستند، مخصوصاً انسان که هر فردی از افراد آن یک نوع

۱. «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ. أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (واقعه، ۵۶ و ۶۳-۶۴)

است، بلکه هر فردی در حالات مختلف به تنهایی یک نوع است و این راز بزرگی دارد که بعداً در فلسفه پراکسیس و بعد از آن در بحث «از خود بیگانگی» روی مبانی اسلامی از آن سخن خواهیم گفت و بحثی است بسیار لطیف. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۶۲۸)

### علم و عمل جوهرند و انسان ساز

علم و عمل عرض نیستند، بلکه دو جوهر انسان‌سازند. علم سازنده روح و عمل سازنده بدن است و همواره در همه عوالم بدن آن عالم مرتبه نازله نفس است. و بدن‌های دنیوی و آخروی در طول یکدیگرند و تفاوت به نقص و کمال است و ادله عقلی و نقلی بر این امر قائم‌اند، و دیگر جزا، نفس علم و عمل بودن است، چه جزا در طول علم و عمل است و ادله عقلی و نقلی بر آن قائم‌اند. (طوسی، ۱۳۶۶، ص ۸۷)

باز گشت عمل به عامل اصلی قرآنی است که مخصوص قیامت هم نیست، بلکه قرآن به صراحت اعلام می‌کند: اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود بد نموده‌اید.<sup>۱</sup>

خداوند خطاب به حضرت نوح درباره فرزندش فرمود: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ؛ ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.» (هود، ۴۶)

پسر نوح که عمل نبود، بلکه عامل به عمل غیر صالح بود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ». از ظاهر سیاق بر می‌آید که مرجع ضمیر همان پسر نوح باشد و خود او عمل غیر صالح باشد و اگر خدای تعالی او را عمل غیر صالح خوانده از باب مبالغه است، همان‌طور که وقتی بخواهی در عدالت زید مبالغه کنی می‌گویی زید عدالت است، یعنی آن قدر دارای عدالت است که می‌توان گفت او خود عدالت است. چنانکه آن شاعر گفته است: «فانما هی اقبال و ادبار؛ دنیا اقبال و ادبار است»، یعنی دارای اقبال و ادبار است.

۱. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء، ۷)



پس معنای جمله این است: این پسر تو دارای عمل غیر صالح است و از آن افرادی نیست که من وعده دادم نجاتشان دهم. مؤید این معنا هم قرائت قاریانی است که کلمه «عمل» را به صورت فعل ماضی قرائت کرده و گفته‌اند: معنایش این است که این پسر تو در سابق عمل ناشایست مرتکب شده است. این آن چیزی است که از ظاهر سیاق استفاده می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۵۳)

قوی‌ترین تاثیر در طبع انسانی مجالست و معاشرت با دیگران است. گذشته از فساد اخلاق، چه بسا شود فطرت اولیه اسلامیه را تغییر و شخص را از جرگه اهلیت دینی خارج گرداند، همان‌طور که پسر نوح در اثر معاشرت با بدان و اشرار از اهلیت دینی خارج و عاقبت هلاک شد. امام صادق(ع) فرمود: با اهل بدعت مصاحبت نکنید که در نظر مردم همانند آنها محسوب شوید. پیامبر فرمود: مرد بر دین دوست و همنشین خود است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۴۲)

به دنیا هر که با یاری قرین است  
به مانند وی او را رسم و دین است  
اگر با نیک یا با بد نشینی  
صفات و خلق او در خویش بینی

و حضرت امیر المؤمنین(ع) در ذیل حدیثی فرماید: همنشینی نیکان با فُجَّار نیکان را به فجار ملحق می‌کند، کسی که امرش بر شما مُشْتَبِه شد و دینش را نمی‌دانید ببینید. (مجلسی، ۱۴۰۷، ج ۷۱، ص ۱۹۷)

پسر نوح با بدان بنشست  
خاندان بُنُوْتش گم شد  
(گلستان سعدی)

سلمان فارسی ایرانی به واسطه حشر و نشر با پیامبر(ص) در جریان حفر خندق در جنگ احزاب مفتخر به لقب اهل بیت می‌شود: السلما ن من اهل البيت، و قصّة الصخرة التی كانت فی الخندق. (مجلسی، ۱۴۰۷، ج ۱۰۸، ص ۲۸۵) و ابو لهب قرشی مصداق «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ». (المسد، ۱)

### عملکرد انسان نمودار شخصیت اوست

بر اساس قرآن، هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند.<sup>۱</sup> «شاکله»، چنانکه در مفردات گفته شده است - از ماده «شکل» می‌باشد که به معنای بستن پای چارپا است و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می‌بندند «شکال» (به کسر شین) می‌گویند. «شاکله» به معنای خوی و اخلاق است و اگر خلق و خوی را شاکله خوانده‌اند، بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن اخلاق رفتار کند. به هر حال، آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکله او دانسته است، به این معنا که عمل هر چه باشد مناسب با اخلاق آدمی است. چنانچه در فارسی گفته‌اند: «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

پس شاکله نسبت به عمل، نظیر روح جاری در بدن است که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسم نموده و معنویات او را نشان می‌دهد.

و این معنا هم با تجربه و هم از راه بحث‌های علمی به ثبوت رسیده که میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطه خاصی است و معلوم شده است که هیچ‌گاه کارهای یک مرد شجاع و با شهامت با کارهایی که یک مرد ترسو از خود نشان می‌دهد یکسان نیست. او وقتی به صحنه‌ای هول‌انگیز برخورد کند حرکتی که از خود بروز می‌دهد غیر از حرکتی است که یک شخص شجاع از خود بروز می‌دهد. همچنین، اعمال یک فرد جواد و کریم با اعمال یک مرد بخیل و لئیم یکسان نیست.

به علاوه، ثابت شده است که میان صفات درونی و نوع ترکیب بنیه بدنی انسان ارتباط خاصی برقرار است. پاره‌ای از مزاج‌ها خیلی زود عصبانی می‌شوند و به خشم در می‌آیند و طبعاً خیلی به انتقام علاقمندند و پاره‌ای دیگر شهوت شکم و غریزه جنسی در آنها زود فوران می‌کند و آنان را بی‌طاقت می‌سازد. به همین منوال، سایر ملکات که در اثر اختلاف مزاج‌ها انعقادش در بعضی‌ها خیلی سریع است و در بعضی دیگر خیلی کند و آرام.

(طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۲۶۲)

۱. «كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء، ۸۴)

### تراکم گناهان موجب تکذیب

در سوره مبارکه مطففین می‌فرماید: وای بر تکذیب‌کنندگان در آن هنگام، آنان که روز جزا را دروغ می‌پندارند، و جز هر تجاوزپیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد، [همان که] چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «اینها [اینها] افسانه‌های پیشینیان است، نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.»<sup>۱</sup>

در این آیات علت تکذیب اعتداء، تجاوز، کثرت، و تراکم اثم دانسته شده است. آنکه آیات را اساطیر می‌خواند آنها نیستند، گناهان متراکم شده و فجورها و انفجارهای روحی در اثر تراکم گناه است. چرا اعتداء علت تکذیب است؟ زیرا هر عملی کسب است. رابطه یک طرفی نیست که یک طرف فاعل و طرف دیگر فعل و مفعول باشد، بلکه هر عملی در همان حال که عمل است عامل است و هر عامل در همان حال که عامل است معمول است: تأثیر متقابل عامل و عمل. لذا اثر هر عملی تنها مصرف کردن انرژی نیست، اکتساب هم هست. حکما می‌گویند: انسان هر عملی را که مرتکب می‌شود از آن عمل به موجب ماهیتی که آن عمل دارد صورت می‌پذیرد و تدریجاً آن عمل می‌شود و تدریجاً ماهیت آن حقیقتی را می‌یابد که آن عمل اثر طبیعی آن است. برای مثال، ماهیت سگ بودن در تکرار عمل درندگی. می‌توان گفت همان ملاکی که در تعلم صنایع هست که به واسطه تکرار عمل آن صنعت صورت روحی انسان می‌شود.

گفتیم که در هر عملی چون انسان خودش را در حال انجام دادن آن عمل می‌بیند، روح شکل آن عمل را می‌گیرد. احادیث خوبی هست به مضامینی از این قبیل: یعنی زانی در آن وقت، حالت آن عمل را به خودش گرفته است، یعنی در کیفیت آن عمل غرق شده است؛ دیگر در آن حال روح ایمان وجود ندارد، یا اگر وجود دارد امری مخفی و پوشیده است. در آن حال، روح ایمان از او مفارقت کرده است. بعد که برگردد به حالت اول، باز روح ایمانی برایش پیدا می‌شود. «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۷۰۰)

۱. «وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِبُيُوتِ الدِّينِ، وَ مَا يُكْذَبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، ذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا، قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین، ۱۰-۱۴)

### مسئله عادت یا طبیعت ثانویه

افلاطون معتقد است که استعدادات طبیعی بر عادت غلبه دارد و دشوار است که با عادت اخلاق را دگرگون ساخت، ولی ارسطو در کتاب *اخلاق نیکوماخوس* می‌گوید: اخلاق عاداتی هستند که به وسیله تمرین و ممارست دگرگون می‌شوند. (فاخوری، ۱۳۷۳، ص ۴۰۷؛ کوهساری، ۱۳۸۷، ص ۷۶)

عادت چیست؟ چطور است که یک جماد هیچ وقت عادت نمی‌کند ولی یک موجود زنده عادت می‌کند، از گیاه گرفته تا حیوان و انسان. و هر چه حیات کامل‌تر بشود عادت قوی‌تر می‌شود. مثلاً، اگر یک سنگ را به طور مکرر به هوا پرتاب کنیم، برای آن عادت پیدا نمی‌شود و به این وضع عادت نمی‌کند، بلکه تنها منفعل است و اثر می‌پذیرد؛ یعنی، اینکه عادت کند که خودش را با این کار منطبق کند، به طوری که بعداً خودش این کار را انجام دهد، در کار نیست. ولی موجود زنده خصلت عادت دارد، یعنی خودش را از درون طوری می‌سازد که بتواند با شرایط جدید سازگار بشود و از درون خودسازی می‌کند و خودش خود را طوری می‌سازد که شرایط جدید او را از بین نبرد و حتی گاهی عضو جدید برای خودش می‌سازد. این خصلت عجیبی است در موجود زنده اصالت حیات را می‌رساند و نشان می‌دهد که حیات نیروی سوار بر ماده و حاکم بر ماده است و، به قول حکما، صورت جوهری حاکم بر ماده و متصرف در ماده است.

مثلاً اگر محیط یک حیوان را عوض کنیم و محیط جدید مقتضیات جدیدی داشته باشد، می‌بینیم که این حیوان از درون خودش به طور خودکار وضعی به وجود می‌آورد که بتواند با وضع جدید زندگانی کند و حتی گاهی عضوی به وجود می‌آورد. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۳، ص ۶۶۵)

هر نفسی در آغاز آفرینش و اوان طفولیت از جمیع صفات و ملکات خالی است، مانند صفحه‌ای که عاری از نقش و صورت باشد. حصول ملکات و تحقق صفات به واسطه تکرار اعمال و افعال مقتضیه آنها است. هر عملی که یک مرتبه سر زد اثری از آن در دل حاصل و در مرتبه دوم آن اثر بیشتر می‌شود. بعد از تکرار عمل اثر مستحکم و ثابت می‌گردد و «ملکه راسخه» در نفس می‌شود. هر که نظری در اعمال و افعال خود کند و

صفحه دل خود را گشوده و به دیده بصیرت در آن تأمل نماید، بر می خورد به ملکات و صفاتی که در آنجا رسوخ کرده اند. بیشتر مردم به جهت گرفتاری علایق و کثرت عوایق از نقوش و نفوس خود غافل اند.

اصلاً همنشینی مؤثر است، مصاحبت اثر دارد، نفس انسانی خوپذیر است. انسانی که با انسانی مدّتی به سر برده است، می بینی چنان از یکدیگر خو گرفته اند که احوالات هر یک حکایت از دیگری می کند، بلکه مطلقاً همنشینی اثر دارد. مثلاً شاگرد بر اثر مصاحبت با استاد از سیرت و خوی استاد حکایت می کند و همچنین فرزند از پدر که «الولد سرّ ابيه». به قول خواجه عبد الله انصاری: دود از آتش چنان نشان ندهد و خاک از باد که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد. (مطهری، بی تا، ص ۱۲۱)

بر اساس آن چه گذشت، مصاحبت و همنشینی مطلقاً اثرگذار است، حتی در حیوانات، بلکه در جمادات. به قول شیخ اجل سعدی:

گلی خوشبوی در حمام روزی  
 رسید از دست محبوبی بدستم  
 بدو گفتم که مشکى يا عبیری  
 که از بوی دلاویز تو مستم  
 بگفتا من گلی ناچیز بودم  
 و لیکن مدتی با گل نشستم  
 کمال همنشین در من اثر کرد  
 وگرنه من همان خاکم که هستم

### تجسم عمل یا تجسد عمل

یکی از مسائل مهم معرفت نفس این است که عمل نفس جزا است و علّامه محقق نراقی، قدس سرّه، یکی از مباحث کتاب شریف جامع السعاده را این مطلب مهم قرار داده است: «انّ العمل نفس الجزاء.»

نراقی در آن کتاب بحثی مفصل و مستوفی درباره عنوان فوق نموده است که در این مقاله به تلخیص آن بسنده می‌کنیم. هر نفسی در آغاز آفرینش از خوی‌ها و ملکات عاری و خالی است و هر خوی و ملکه‌ای از راه تکرار فعل و آثار مخصوص آن تحقق می‌یابد. بیان این مطلب آن است که هر گفتار یا کردار انسان، مادام که در مرحله وجود حسی است، بهره‌ای از ثبات و پایداری ندارد؛ زیرا دنیا و جهان مادی سرای تغیر و دگرگونی و زوال است. لیکن از هر سخن و عملی اثری در نفس آدمی حاصل می‌شود و چون مکرر شد، آن اثر استوار و ثابت باقی می‌ماند و ملکه و صفت راسخ و ریشه‌دار می‌گردد. مثلاً زغالی که در کنار آتش قرار گیرد، در آغاز گرمای اندکی در آن پدید می‌آید. چون حرارت شدت یافت، آتش می‌گیرد و روشن می‌شود. آنگاه صورت و حقیقت آتش به خود می‌گیرد، یعنی آنچه را در کنارش باشد می‌سوزاند و به چیزهایی که قابل باشند روشنی می‌بخشد. حالات نفسانی نیز چنین‌اند که چون نیرو و قوتشان افزون شود، به صورت خوی‌ها و ملکات راسخ و صورت‌های باطنی در می‌آید که خود مبدأ و منشأ آثار مناسب و ویژه خود خواهد بود.

بنابراین، نفوس انسانی در آغاز خلقت و فطرت خود همچون صفحه‌های خالی از نقش‌ها و صورت‌ها است که هر خلقی را به آسانی می‌پذیرد و هنگامی که اخلاقی در آن ریشه‌دار و محکم گردید، قبول اخلاق ضد آنها دشوار و سخت می‌شود. از اینرو، تعلیم و تربیت کودکان و نقش بستن هر صورت و صفتی در نفس آنها آسان است، ولی تعلیم بزرگسالان و باز گرداندن آنان از صفاتی که پیدا کرده‌اند، به سبب استحکام و استواری آنها، مشکل و بلکه بسیار دشوار است.

کسی که معتقد است که عمل همان جزا و پاداش است می‌گوید حالات و کیفیات نفسانی چون شدت و قوت یابد و به صورت ملکه در آید، در عالم باطن و ملکوت به صورتی مناسب و همانند خود متصور و پدیدار می‌شود؛ زیرا هر چیزی در هر عالمی صورت خاص و مناسب آن عالم را به خود می‌گیرد. برای مثال، علم در حال بیداری امری عرضی است که به وسیله عقل یا وهم ادراک می‌شود و در حال خواب به صورت سیر جلوه می‌کند.

این نظریه همان قول به تجسد اعمال به صورت مأنوس و شادی بخش یا به صورت وحشتناک و رنج آور است. درباره صحت این عقیده احادیث متعدد رسیده است، از جمله روایتی است که اصحاب ما از قیس بن عاصم از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: «ای قیس! عزت را ذلت و زندگی را مرگ و دنیا را آخرت همراه است، و برای هر چیزی نگاهبانی و بر هر کاری حسابرسی هست، و برای هر اجلی وقتی معین شده است. و ناگزیر با تو قرینی هست که همراه تو دفن خواهد شد و او زنده است و تو در حالی که مرده ای با او دفن خواهی شد. پس اگر او گرمی و بزرگوار باشد، تو را گرمی و بزرگوار خواهد کرد و اگر پست و لثیم باشد، تو را پست و خوار خواهد ساخت. سپس جز با تو محشور نخواهد شد و تو نیز جز با او محشور نخواهی شد و جز درباره او از تو نخواهند پرسید. پس بکوش تا قرین و همراه تو شایسته باشد که اگر صالح باشد مونس تو خواهد بود و اگر ناشایسته و فاسد باشد جز از او ترس و وحشت به تو نخواهد رسید، و او همان عمل تو است.»<sup>۱</sup> (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۳؛ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴)

روایت دیگر حدیثی است که مضمون آن به طور مستفیض از ائمه (ع) به ما رسیده است: هر که فلان عمل را انجام دهد، خدای تعالی فرشته ای بیافریند که تا روز قیامت برای او استغفار کند. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹)

و همچنین فرمود: فقط سزای آنچه کرده اید خواهید دید. زیرا که فرمود: «ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» و نفرمود «بما کنتم تعملون» (طور، ۱۶) (یعنی جزا و پاداش را خود عمل قرار داد نه نتیجه عمل). (نراقی، ۱۲۰۹، ج ۱، ص ۴۸)

خلاصه تحقیقات با استفاده از اشارات اولیای حق و اهل بیت عصمت و وحی این است که علم و عمل انسان سازند و هر کسی به نیت و اقوال و افعال خود سازنده خود است و

۱ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا قَيْسُ إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفَنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَثِيمًا أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَلَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلْهُ إِلَّا صَالِحًا فَإِنَّهُ إِنْ أَصْلَحَ أَنْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فَعْلُكَ.

نفس ناطقه موجود مجرد خارج از احکام ماده و مادیات عالم طبیعت است و دو ملک ناگر و نکیر یا منکر و نکیر و نیز دو ملک مبشر و بشیر تجسم و تمثیل افعال انسان‌اند. (طوسی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۴)

### عمل از منظر قرآن دارای هویت باطنی است

عمل دارای تشخیص باطن و ملکوتی است، مثلاً اکل مال یتیم به اکل آتش تعبیر شده است: در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.<sup>۱</sup>

این گزارش از همان صورت برزخی اکل مال یتیم است، منتهی امروز پنهان است و اگر پرده‌ها کنار رود زبان‌های آتش دیده می‌شوند. به او می‌گویند: واقعاً که از این حال سخت در غفلت بودی. ولی ما پرده‌ات را از جلوی چشمانت برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.<sup>۲</sup>

از غیبت نیز به خوردن گوشت برادر مومن تعبیر شده است: و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خدا توبه‌پذیر مهربان است.<sup>۳</sup>

### استمرار عمل در نسل آینده

نمونه عینی استمرار عمل در نسل آینده داستان حضرت موسی و خضر(ع) است که در قرآن به صورت زیر به آن اشاره شده است: خضر نبی در موردی جوانی را قبض روح می‌کند و در پاسخ به اعتراض حضرت موسی که «آیا شخص بی‌گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی؟»<sup>۴</sup> فرمود: و اما نوجوان،

۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (النساء، ۱۰)

۲. «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُم فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (نساء، ۱۰)

۳. «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمُ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات، ۱۲)

۴. «فَانظُرْنَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا» (كهف، ۷۴)



پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند، پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشند، پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاک‌تر و مهربان‌تر از او عوض دهد.<sup>۱</sup>

در داستان فوق، نتیجه ایمان و عمل والدین موجب شد که فرزند نوجوانشان به مرگ زودرس مبتلا شود تا در نتیجه پدر و مادر را به طغیان وادار نکند و مایه هلاکت خویش هم نشود. برای نوجوان خیر شد که در سن نوجوانی از دنیا رفت و تکلیف شامل حالش نشده و در حال عصمت از دنیا رفت. برای پدر و مادر نیز خیر شد که در عین حال که به طغیان به واسطه محبت به فرزند مبتلا نشدند، برایشان تبدیل به احسن شده است؛ زیرا در روایت امام صادق آمده است که خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود که از نسلش هفتاد پیامبر به یادگار مانده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۷، ج ۱۳، ص ۳۱۱)

و در موردی دیگر: رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند. از مردم آنجا خوراکی خواستند، [ولی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو ریزد، و [بنده ما] آن را استوار کرد. [موسی] گفت: «اگر می‌خواستی [می‌توانستی] برای آن مزدی بگیری؟»<sup>۲</sup>

در پاسخ فرمود: و اما دیوار، از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان [مردی] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را - که رحمتی از جانب پروردگارت بود - بیرون آورند. و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.<sup>۳</sup>

۱. «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَآرَدْنَا أَنْ نُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا» (کَهِف، ۸۰)

۲. «فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَى أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا» (کَهِف، ۷۷)

۳. «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَ مَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَالِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کَهِف، ۸۲)

داستان فوق هم بیانگر آن است که عمل انسان استمرار دارد، به نحوی که خداوند دو پیامبر را مأمور می‌کند آستین بالا بزنند و دیوار مشرف به خرابی را سر پا نگه دارند تا فرزندان یتیم بزرگ شوند و به میراث نهفته در دیوار دستر سی پیدا کنند. جالب است که بر اساس روایت علل الشرایع صدوق از امام صادق(ع)، بین این فرزندان با اجدادشان هفت پدر فاصله بود. (صدوق، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۶۲)

### مسئله از خود بیگانگی

مسئله از خود بیگانگی در فرهنگ اسلامی، ریشه در نگرش قرآن نسبت به ماهیت و هویت انسان دارد؛ زیرا انسان موجودی است در خلقت او خداوند بر خود آفرین گفت: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است؛<sup>۱</sup>

زیرا او را به صورت ویژه آفرید: به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.<sup>۲</sup>

و از روح خود بر او دمید: پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده‌کنان برای او [به خاک] بیفتید.<sup>۳</sup> و باید با رنج طی مسیر کند تا به محبوب خویش، که خداوند است، برسد: ای انسان، حقاً که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.<sup>۴</sup> و این طی مسیر با رنج سر نوشت انسان است: راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.<sup>۵</sup> در این مسیر، انسان بر نفس خویش بصیرت دارد: بلکه انسان خود بر نفس خویش بیناست.<sup>۶</sup> اگر از یاد خدا اعراض کند، دچار زندگی سخت خواهد شد: و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم.<sup>۷</sup>

۱. «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون، ۱۴)

۲. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

۳. «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر، ۲۹)

۴. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (الانشقاق، ۶)

۵. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (البلد، ۴)

۶. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (القيامة، ۱۴)

۷. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه، ۱۲۴)

در طی این سیر و سلوک، اگر نفاق پیشه کنند و خدا را فراموش کنند، خداوند هم فراموششان می‌کند: مردان و زنان دو چهره [همانند] یکدیگرند. به کار ناپسند و می‌دارند و از کار پسندیده باز می‌دارند، و دست‌های خود را [از انفاق] فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد. در حقیقت، این منافقان‌اند که فاسق‌اند.<sup>۱</sup> و اگر فسق پیشه کنند و خدا را فراموش کنند، خداوند هم آنان را دچار خود فراموشی می‌کند: و چون کسانی مباحثید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانان‌اند.<sup>۲</sup> این در حالی است که آرامش انسان جز در یاد خدا نیست: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.<sup>۳</sup>

اساس بحث از خود بیگانگی در اسلام این است که انسان بر اساس فطرت الهی موجودی است مطلق‌جو و خداجو که اگر به خواسته خود نرسد، دچار خلأ معنوی شده و به انواع رنج‌ها دچار خواهد شد.

در روایات ما آمده است: خداوند در قلب انسان یک نقطه سفیدی آفریده است و وقتی انسان گناهی می‌کند نقطه سیاهی در آن نقطه سفید پیدا می‌شود. این نقطه سفید همان فطرت پاک انسان است و وقتی گناه تکرار می‌شود آن سیاهی کم‌کم توسعه پیدا می‌کند تا حدی که تمام آن سفیدی را می‌گیرد. حدیثی از حضرت باقر(ع) هست که بیان می‌کند سه نوع قلب داریم:

الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَّنْكَوسٌ لَا يَعِي شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ، وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ؛ وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَالْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ، فَأَيُّهُمَا كَانَتْ مِنْهُ غَلَبَ عَلَيْهِ؛ وَ قَلْبٌ مَّفْتُوحٌ، فِيهِ مَصَابِيحٌ تَرَاهُ، وَ لَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۲۲)

۱. «الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التوبة، ۶۷)

۲. «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

۳. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸)

نقش خمول فطرت و از خود بیگانگی و خودفراموشی در سایه فراموشی خداوند و سقوط در ورطه حیوانیت به صورت زیبا و رسا در دعای صحیفه سجادیه چنین آمده است: سپاس مخصوص خداست که اگر بندگانش را از شناخت سپاس گزاریش بر آنچه که از عطایای پیاپی خود که محض امتحان کردنشان به آنان عنایت فرمود و نعمت‌های پیوسته‌ای که بر آنان کامل کرد به چاه محرومیت می‌انداخت، در عطایا و نعمت‌هایش دخل و تصرف می‌کردند و او را سپاس نمی‌گزاردند و روزی او را به فراوانی خرج می‌کردند و به شکر عنایاتش بر نمی‌خاستند. اگر چنین بودند، از حدود انسانیت بیرون می‌رفتند و به مرز حیوانیت می‌رسیدند. در نتیجه، به این صورت بودند که در کتاب محکم‌ش وصف کرده: آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند. (فرقان، ۴۴) (صحیفه سجادیه، دعای اول)

مولوی در تمثیلی رسا و زیبا بحث از خودبیگانگی را چنین در شعرش ترسیم می‌نماید:

در زمین دیگران خانه مکن  
کار خود کن کار بیگانه مکن  
کیست بیگانه؟ تن خاکی تو  
کز برای اوست غمناکی تو

می‌گوید یک عمر برای تن و برای نفس کار می‌کنی و خیال می‌کنی برای خودت کار می‌کنی.

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی  
گوه ر جان را نیابی فربه‌ی  
گر میان مشک تن را جا شود  
وقت مردن گند آن پیدا شود

می‌گوید اگر یک عمر تن را در مشک قرار بدهی، هنگام مردن گند آن پیدا می‌شود.

مشک را بر تن مزین بر جان بمال  
مشک چه بود؟ نام پاک ذو الجلال

شهید مطهری در این باره می‌گوید: این مطلبی که امروز به نام «از خود بیگانگی» یا صحیح‌ترش «با خود بیگانگی» می‌گویند، در معارف اسلامی سابقه خیلی زیاد دارد، یعنی از قرآن شروع می‌شود و سابقه‌ای بیش از هزار سال دارد با یک سیر مخصوص به خود. در اروپا این مطلب از هگل شروع می‌شود و بعد از هگل مکتب‌های دیگر این مسئله را طرح کردند، بدون این که «خود» را شناسانده باشند! چون مسئله «با خود بیگانگی» اولین سؤالش این است که خود آن «خود» چیست که صحبت از بیگانگی می‌کنی؟ آخر شما می‌گویید انسان از «خود» بیگانه شده است. اول آن «خود» را به ما بشناسانید که آن «خود» چیست تا بعد «بیگانگی با خود» یا «بیگانگی از خود» مشخص بشود. بدون این که روی آن «خود» بحث کنند و بدون آن که آن «خود» را شناخته باشند - و حتی آن «خود» را نفی می‌کنند - دم از «از خود بیگانگی» می‌زنند. اساس این فلسفه‌های مادی بر این است که اصلاً «خود» یک امر اعتباری است. تمام فلسفه‌های مادی بر این عقیده‌اند که انسان «خود»ی ندارد، آنچه که تو «خود» خیال می‌کنی مفهومی انتزاعی است، یک سلسله تصورات پی در پی دائماً می‌آیند و رد می‌شوند، تو خیال می‌کنی در این بین یک «خود»ی وجود دارد. خیر «خود»ی وجود ندارد.

اینها از یک طرف اساس فلسفه‌شان بر این است که اصلاً «خود»ی وجود ندارد، و از طرف دیگر می‌آیند فلسفه «از خود بیگانگی» برای مردم درست می‌کنند، و این خیلی عجیب است! (مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۵۳)

### نتیجه

۱. مسئله تقابل نفس و بدن ریشه در اعماق تاریخ داشته و در فلسفه غرب هم به آن پرداخته شده است.
۲. تاثیر متقابل نفس و بدن بحثی است که در معارف قرآنی به صورت ویژه و مهم به آن توجه شده است.
۳. بر اساس نظریه ملاصدرا «انسان حیوان بالفعل است و انسان بالقوه، و روح جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا است.» عملکرد انسانی سازنده انسانیت او است.

۴. چون بین قوه و فعل ترکیب اتحادی است، انسان در مسیر رشد مادی و معنوی یک شخصیت واحد است.
۵. بازگشت عمل به عامل اصلی قرآنی است که در فلسفه و عرفان اسلامی تجلی یافته است.
۶. بر اساس اصول فوق، عملکرد هر شخصی بیانگر شخصیت او است.
۷. عملکرد انسان در صورت تکرار و ممارست، موجب طبیعت ثانویه «عادت» برای او شده که خلاصی از آن به صورت عادی مشکل است.
۸. با توجه به رابطه مستقیم عملکرد انسان با شخصیت، تراکم گناهان موجب کفر و تکذیب دین الهی خواهد شد.
۹. عملکرد انسان هم جزا است و هم سزا که در عالم برزخ و قیامت به صورت واقعی نمودار می شود. در معارف اسلامی از آن تعبیر به «تجسم عمل» یا «تجسد عمل» می شود.
۱۰. اعمال انسان دارای هویت باطنی است که در عالم مکاشفات و برزخ و قیامت چهره واقعی خود را می نمایاند.
۱۱. عملکرد انسان حتی در نسل انسان هم موثر است و استمرار دارد.
۱۲. و در پایان، بحث از خود بیگانگی و ارتباطش با عملکرد انسان حسن ختام بحث می باشد.

## منابع

## قرآن کریم.

نهج البلاغه (۱۳۶۹)، تهران، نشر امام علی.

صحیفه سجادیه (۱۳۷۶)، قم، دفتر نشر الهادی.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶)، *الأمالی (للسدوق)*، چ ششم، تهران، کتابچی.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، *علل الشرائع*، قم کتاب فروشی داوری.
۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۷)، *هزار و یک کلمه*، قم، بوستان کتاب.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، *انسان و قرآن*، قم، قیام.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)، *مجموعه مقالات*، چ پنجم، قم، دفتر تبلیغات.
۶. سبزواری، حاج ملا هادی (بی تا)، *شرح منظومه*، تهران، بی جا.
۷. شریف، میان محمد (۱۳۶۵)، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۸. شیخ صدوق (۱۳۶۲)، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق)، *أمالی الصدوق*، چ پنجم، بیروت، اعلمی.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۶)، *آغاز و انجام (به ضمیمه تعلیقات)*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۲. فاخوری، حنا و خلیل الجبر (۱۳۷۳)، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۱۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین (ع).
۱۴. کوهساری، سید اسحاق (۱۳۸۷)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، زمستان.

۱۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۱۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار* تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، چ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی .
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، *شرح مسوط منظومه*، تهران، انتشارات حکمت.
۱۸. \_\_\_\_\_ (بی تا)، *مجموعه مقالات فلسفی*، تهران، انتشارات حکمت.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، ج ۲ و ۱۳.
۲۰. ملاصدرا (۱۲۸۶ش)، *الشواهد الربوبية*، چاپ سنگی تهران.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، *شرح أصول الکافی*، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، دار احیاء التراث
۲۳. نراقی، ملا محمد مهدی (۱۲۰۹)، *جامع السعادات*، اعلمی